

اندیشه های زرتشت



DINYAR-1998

بیاری اهورامزدا آغاز

در آغاز نام خدائی نکوست
دل مردم از مهر آباد کرد
خرد را با ورنگ سرجای داد
زمان آمده گنج سر را کلید
کنون آنچه در گنج انباشتم
نمایم ترا میوه و گوهرم
بود کز بزرگی سخن پروران
ببخشند بیچاره درویش را
نباشد مرا جز به یزدان نیاز
خدایا دهم کار و کردار نیک
خدایا چنان ساز کاین داستان
که یاد آرد این نامه زایران زمین
ز آئین نیک و ره راستین

(ماه فوریه ۱۹۰۷ م برابر محرم ۱۳۲۵ هـ)

(از ص ۲۱ پورنداخت نامه پورداود برداشته شد)

فهرست

۸-۳	یادداشت.....
۹	پیش آغاز.....
۹	دین زرتشت.....
۱۰	خدا در کیش زرتشتی.....
۱۲	قانون اشا.....
۱۲	دو گوهر همزاد.....
۱۳	بهشت و دوزخ.....
۱۳	تازگی و پویایی.....
۱۴	فروهر.....
۱۵	صلح و دوستی.....
۱۵	شادمانی و خوشبختی.....
۱۵	جشن ها.....
۱۶	حقوق بشر.....
۱۶	جبر و اختیار.....
۱۷	حفظ محیط زیست.....
۱۷	پیام زرتشت.....
۱۷	عرفان زرتشت (امشاسپندان).....
۱۸	سوی پرستش.....
۱۹	تاریخ زرتشتیان.....
۱۹	آنچه بر زرتشتیان پس از یورش تازیان گذشت.....
۲۰	ادیان سده.....

مَس و وَه و پیروزگر باد مینوی مهر ایران

شعر و سروده، در ایران و جهان با زرتشت آغاز می شود؛ سراینده ای سترگ که دیوانش را به نام گاتها می شناسیم. گاتها چنان دلپذیر و خوش آهنگ است که برگ برگ و بندبندش از گذرگاه های دشوار تاریخی، از توفانهای برخاسته از نادانی و دانش ستیزی رسته و به دست ما رسیده است.

گاتها سروده ی **سپنتمان زرتشت** است، سروده ی آن ستاره ی زرینی است که بر پهنه ی آسمان آبی ایران **ویچ** درخشید و پیامش را با سروده های موزون و تین دار به مردم جهان رسانید، و ستارگان دیگری در این پهنه ی لاجوردی به پیروی از او درخشیدند.

گاتها شعر است، آهنگین و دلنواز. گاتها، بزرگترین پدیده ی اندیشه ی جهان هستی است. گاتها خود معجزه است. پیامبری آن را سروده که خود را سوشیانت می داند. او پیک اهورایی است، وهومن این سروده ها را در گوش جان او زمزمه گر بوده است، وگرنه چه کس جهان را این گونه به شادمانی فرا خوانده و روان جهان را نوازش کرده است؟ از این روست که سروده هایش هستی می یابد و به جاودانگی می پیوندد. جهان بینی گاتها جهان بینی عشق و خرد و راستی است. سپنتمان زرتشت، این سراینده ای که با گفتار خویش زندگانی را تازه گردانید و جهان را نو ساخت کس نمی داند در چه زمانی و در کجای **ایران زمین** چشم بر جهان گشود که چشم جهان را روشن نمود. اما آن چه هست، تین سروده های او از کهن روزگاران گوش جان خردمندان را نوازش می کند. در باره ی سخن بخردانه و خوش آهنگ او کتاب **((پیامبر آریایی))** پژوهش **امید عطایی** را می نگریم:

زرتشت خود، گاتهایش را سخنانی منظوم خوانده و به یکی از یاورانش که دانشمندی بزرگ است می گوید: ای جاماسپ فرزانه؛ اینک سخنانی «پیوسته» به تو می آموزم، نه «ناپیوسته» تا تو آنها را به دل نیوشا و پرستار باشی. [۴۶:۱۷] پیوسته (منظوم) گزارشی است از افسمن اوستایی که ظاهراً صورت دیگریست از افسمن و در گزارش پهلوی هم به پیمان (پیمان) برگردانده شده. به پیروی از تعبیر فردوسی برای منظوم کردن و به نظم آوردن:

ز گفتار دهقان یکی داستان بسپیوندم از گفته ی باستان

از روی ظرافت سبک گاتها آشکار است که تنها کسی می توانسته این چنین با کامیابی، اندیشه های نو و برانگیخته را در قالبهای ادبی دشوار سنتی بریزد و از عهده ی به نظم کشیدن این سرودها برآید که آموزشهای حرفه ای پیگیر و طولانی دیده باشد... از سروده های باشکوه زرتشت برمی آید که استعداد ذاتی، او را به فراسوی مطالعات نظری جذب می کند. در جستجوی استادان متبحر در دانش های الهامی و آموزگارانی که از راه اشراق به مقامات معنوی می رسند، بر می آید. خود را آگاه و محرم اسرار (وَنَدِمْنَا) می خواند. سروده غرا و شکوه مند یسنای چهارم را در سبکی می سراید که تنها، الهامات را با آن می توان ابراز کرد... همچنین صور خیال گات ها به مراتب از مثل هایی که در تورات و انجیل آمده، پیچیده تر است... و آنچه سروده زرتشت را سزاوار آفرین می کند، کاربرد این گونه صور خیال برای

نمودن تعالیم اخلاقی است... گات ها به شیوه اوزان هجایی باید نخستین منظومه ایرانی به شمار آید، بلکه از جهت تخیلات عالی و تعبیرات دلکش که لازمه شعر عالیت، نیز باید در نخستین درجه اشعار ایرانی قرار گیرد.

این گونه است که شعر و سروده با نام زرتشت آغاز می شود و زبان گاتها سرآغازی است بر زبان پارسی کنونی ما. آیا در جهان، زبانی گوشنوازتر از زبان پارسی وجود دارد؟ براستی که نه. ایران، دل تپنده ی زمانه، زبانی دلپذیر و گویشی نرم و خوش آهنگ به جهان ارمغان نمود. ایران زمین بود که از ذره ذره خاکش یادها تراوید، خاطره ها جان گرفت و از چشم انداز جنگل و بیشه زار و گلزار و مرغزارش، از جویبار و چشمه سارش زمزمه ها برخاست که خود دلپذیر ترین زبان شعری طبیعت بود. با این طبیعت سرشار، ایرانی بالید و خود را با سرود و آهنگ و با طبیعتی چنان زیبا که اش را در آن دید جاودانگی بخشید. اش یا راستی همان قانونی است که بر جهان فرمانرواست و اگر این هنجار درهم نوردد، جهان، سامان خویش از دست می دهد. حتا ذره ای که در جهان هستی وجود دارد، خود پیرو قانون اش، یا قانون طبیعت است و طبیعت بر پایه ی این قانون می چرخد. شعر و سروده نیز از این قانون جدا نیست، زیرا شعر، خود، نظم است، پس نظم را قانونی باید و آن قانون، پایه و اصول شعری است. نخست شوری است که در دل می جوشد و با اندیشه می آمیزد، سپس می تراود و بر زبان جاری می شود که از نشانی های آن: موزون بودن یعنی وزن داشتن و آهنگین بودن همراه با معنا و پیامی را رسانیدن است.

سراینده را افزون بر گوهر نهادی و طبعی روان، دانشی ژرف می باید که پشتیبان آن طبع روان گردد و دیدگاهی گسترده به او دهد تا پیامش نغز و سخنش ماندگار شود.

حکیم توس فردوسی بزرگ چون جانش از فروغ دانش: روشن و دلش از مهر نیاکان: فروزان بود، پیام پیشینیان را چنان جاودانگی بخشید که آن را در پیاله ی جان آیندگان فرو ریخت که گوش نیوشیده زو بر خورد.

حافظ رند خراباتی که مرید پیر مغان بود و به آیین مهر، عشق می ورزید، غزلهایش در آینه ی ادب ایران زمین بازتاب دهنده ی گلبنگ پهلوی است. او صوفی پارسا و پیران باصفا را به زبان پارسی چنین بشارت می دهد:

گر مطرب حریفان این پارسی بخواند

ترکان پارسی گوی، بخشندگان عمرند

ناصر خسرو قبادیانی با روانی روشن و آگاه در برابر ایرانی ستیزانی که بر پهنه ی دلپذیر ایران زمین فرمانروایی

می کردند، بینش ورنه پاس زبان پارسی را چنین می دارد و ندا بر می آورد:

ترکی، صفت وفای ما نیست

آن کز نسب بلند زاید

ترکانه سخن سزای ما نیست

او را سخنی بلند باید

شمس تبریزی یعنی آن نور مطلق که مولوی را به حیرت واداشت می پرسد: زبان پارسی را چه شده است

بدین لطیفی و خوبی!؟

جلیل دوستخواه می نویسد:

با پدیدار شدن فردوسی و سرایش شاهنامه ی بزرگ او - که نقطه ی عطفی بود در تاریخ زبان و فرهنگ ما - زبان فارسی به تمام معنی زبانِ گفتار و نوشتار همه ی ایرانیان و ایرانی تباران شد و تمام تلاشهای دستگاه خلافت عربها و کارگزاران ایرانی نمای آن برای بازگرداندن آب رفته به جوی و رسمی و پایدار نگاهداشتن زبان عربی به جایی نرسید و ایرانیان همچنان ایرانی و فارسی زبان ماندند. «تخم سخنی» که **دهقان فرزانه ی توس** کاشت، بارور شد و در درازنای هزاره گذشته، گلزاری پر شکوه و باغی انبوه از دستاوردهای فرهنگی فارسی زبانان در گستره ی بزرگی از دره ی سند تا میانرودان و آسیای کهن و از خلیج فارس تا مرزهای جنوبی روسیه پدید آمد.

زبان پارسی برآیندی است از تمام زبانهای ایرانی. این زبان برگرفته از زبان فارسی باستان، یعنی زبان دوران هخامنشی و زبان فارسی میانه (زبان دوران اشکانیان و ساسانیان) می باشد که در درازنای تاریخ به شیوه ی امروزین درآمد و در فلات پهناور ایران زمین رواج یافت چنان که زبان تازی را به زانو درآورد و گلبانگ پهلوی را بر پهنه ی تاریخ ادب ایران زمین ندا در داد و گوش جان آریایی نژادان را نوازش کرد.

در کتاب ادبیات باستانی ایران آمده است:

زبان امروزی ایران، «پارسی نوین» به انگیزه ی دارا بودن ادبیات بسیار پر ارج و گرامی خود، نماینده ی هوش و دانش سرشار ایرانی است؛ زبانی است که دارای درازترین تاریخ و سنت ادبی پیوسته به هم و گذشته ای درخشان می باشد، و هیچ گاه - از هنگام جایگزینی آریاییان در این فلات تا کنون پیوستگی آن به هیچ روی گسیخته نشده و همچنان شهسوار و شکوهمند در راه «رسایی» و «دگرگونی» و «سادگی» گام برمی دارد. زبانی است که از سده های بی شمار پیش از سده های بی شمار پیش از پیامبری زرتشت، با گذشت روزگاران بسیار، پخته و روان شده بود؛ زیرا هنگامی که زرتشت دست کم نزدیک به دوهزار سال پیش از میلاد، پیام خویش را بر جهانیان آشکار کرد، و سرودهایی از برای راهنمایی مردمان به شاهراه یکتاپرستی سرود - که گاتها نامیده می شود - و چنان که گفته شد این سرودها در پروردگی زبان و ادب، و بلندی پایه ی اندیشه و منش یکه و بی همتا، و زاییده ی قرنهای پرورش زبان و سنت ادبی، و پیشرفت اندیشه و جهانشناسی است. بدین گونه «زبان و ادبیات ایران» با گذشتن از میان دوره های گوناگون دگرگونی و رسایی و ساده تر شدن، همچنان پایگاه بلند ادبی و معنوی خود را نگاه داشته و پیشرفت نموده است. و در هر دوره ای از گویندگان و سرایندگان تراز اول بهره مند بوده است. به دلیری می توان گفت که هیچ زبانی در جهان نیست که یک سر آن سراینده ای چون زرتشت، و پس از سه هزار سال، سخنسرایانی چون فردوسی، نظامی، کمال الدین اسماعیل اصفهانی و سعدی و حافظ داشته باشد.

بی گمان یکی از علت های بریده نشدن پیشرفت زبان و ادب ایرانی، پیدایش خط حرفی در ایران بوده است که همه ی تاریخنویسان بزرگ دوره ی اسلامی از جمله مسعودی، حمزه ی اصفهانی، و ابن ندیم، اختراع آن را از زرتشت دانسته اند و بررسیهای اخیر درستی روایتهای آنان را استوار ساخته است. با «دین دبیره» که سرودهای زرتشت و بخشهای دیگر اوستا با آن خط نوشته شده و «گشته دبیره» که نوشته های اشکانی و ساسانی به آن خط بر سنگها و مهرها و نگین ها کنده شده، و «آم دبیره» که نوشته های کتابهای پهلوی به آن خط است، و خط های سُعدی و مانوی که پاره

ای از نوشته های دین «مهر» و «مانی» به آنهاست، و خط کنونی «پارسی» که دنباله ی «دین دبیره» و «آم دبیره» است پیوند ادبی و فکری امکان پذیر گشته است. کمتر مردمی در جهان از این نعمتها برخوردار بوده اند؛ و این است که با پیشامدهای گوناگون و کوششهایی که به دست گروه های ضد ملی برای برانداختن فرهنگ ایرانی و نابود کردن گذشته ی آن انجام گرفته، و هنوز می گیرد، فرهنگ ایرانی هستی خود را پیوسته نگاه داشته و پیوند خود را با گذشته ی ارجمندش نبریده است.

از ویژگیهای زبان پارسی یکی آن است که پایگاه های گوناگون تحول را که هر زبانی برای پرورده شدن باید از آنها بگذرد، گام به گام و بی شتابزدگی پیموده است. این سان، زبانی که اکنون به آن سخن می گوئیم، گنج معنوی بی همتایی است که هر چه در ستایش آن بگوئیم گزافه گویی نکرده ایم.

باید عهدهایی را تجدید کرد که در آنها دانش و اندیشه های خالی از تعصب و خشکی و سبکسری فرمانروایی داشت، نه زمانهایی را که به بحث در «یجوز و لایجوز» می گذشت، و یا به افکندن آتش در کتابخانه ها، و در انداختن کتابها، به جرم داشتن اشکال هندسی و نجومی، به آتشنا سپری می شد. آنان که امروز در پی پیراستن زبان پارسی هستند چگونه می توانند حامی میراثهایی از ادب باشند که تنها و تنها از آثار کسانی چون «امروالقیس» و «عنترة بن شداد»، و تالطُّ شراً و فرزدق و بحتری و تُبئی و صابی و صاحب و **حریری و جز آنان** مایه و پایه می گرفت و جمله هایی از زبان تازیان بود که برای خشنودی خدا روابط و افعالی از زبان پارسی اصیل برگردید، در حالی که هنوز در دبستانها و دبیرستانها و دانشگاه ها آثار «وراوینی» و «افضل کرمانی» و «ظهیری سمرقندی» و «زیدری نسوی» و «وصاف شیرازی» و از این گونه عربی خوانندگان پارسی نویس که به جو فروشان گندم نما بی شباهت نیستند، به عنوان نمونه ی بلند فصاحت و زبان آوری درس داده می شود؟

مایه ی شگفتی است که زبانی که ده ها هزار واژه ی ساده یا مرکب دارد و قدرت ترکیبی آن، نیروی ایجاد چند هزار واژه ی غیرابداعی دیگر بدان می دهد، اکنون مغلوب زبانهای دیگر جلوه داده شود.

[ادبیات باستانی ایران / تألیف محمد قائمی / سال ۱۳۴۸]

پاسداری از زبان پارسی را از **یعقوب لیث صباری** بیاموزیم و به کار بندیم.

مؤلف تاریخ سیستان، یعقوب لیث را بنیان گذار شعر فارسی دری داند و گوید:

«در فتح هرات شعرا او را به شعر تازی مدح گفتند، او عالم نبود، درنیافت. محمد بن وصیف حاضر بود که دبیر رسائل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه ی پارسی نبود. پس یعقوب گفت: **چیزی که من اندر نیابم**

چرا باید گفت.

محمد ابن وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود و چون یعقوب هرات بگرفت محمد ابن وصیف شعری به این مطلع سرود: ای امیری که امیران جهان خاصه و عام...»

زبان پارسی یکتاست و شعر و سروده های پارسی نیز بی همتا. ادیبان و سخنسرایان دانای ایرانی کاههایی بلند و گزندناپذیر از شعر افکندند و در این راه هرگز اصول و قوانین شعری را نادیده نگرفتند. به خاطر این اصول اشعارشان سینه به سینه مانده است. حتا در شعرهای محلی و فلکلورها این اوزان به خوبی رعایت شده است، و مادران ایرانی با این ترانه های لطیف، موزون و معنی دار کودکان خود را به خواب می بردند.

اکنون جای آن دارد که پرسش **شمس تبریزی** را به یاد آوریم که زبان پارسی را چه شده است به آن لطیفی و خوبی!! و باید بدان افزود که زبان شعری ایرانیان را چه شده است بدان گوشنوازی و جان بخشی؟

زنده یاد دکتر مهدی حمیدی شیرازی درباره ی شعر می فرماید:

شعر عبارتست از کلام موزون مقفی. این حداقل تعریفی است که از شعر می توان کرد. در تمام دنیا اهل ادب و خرد با چنین تعریفی شعر را می شناسند و این تعریف سه قسمت قابل توصیف دارد: اول آن که شعر کلام است و کلام به چیزی گفته می شود که معنی داشته باشد. دوم آن که موزون است. یعنی یک قطعه شعر از نظر عروض در یک ضرب خاصی است. بنابراین آن چه که موزون نیست شعر نیست.

قسمت سوم مقفی بودن است. یعنی قافیه داشتن. طبق تعریف آن چه که قافیه نداشته باشد اگر چه موزون هم باشد و اطلاق کلام هم بر آن جایز باشد شعر نخواهد بود و من این تعریف را حداقل شعر می دانم.

[مجله ی امید ایران / شماره ی ۶۱۱.]

شعر را جان سخن دانستن شیوه ای است باستانی. از این رو است که شعر جان می بخشد و خواننده یا شنونده را می نوازد و بر می انگیزاند. این سخن موزون چون با موسیقی بیامیزد، غوغا می کند، شور می آفریند. کاووس شاه را با لشگری گران به مازندران می کشاند. خسرو پرویز، شهریار فره مند ساسانی را درباره ی مرگ شبدیز به اندیشه وا می دارد. امیرنصرین سامانی را بر اسب می نشاند و به بخارا رهسپارش می کند. این است معنای شعر، این است بازتاب شعر در روان و جان شنونده و اثر آن در رفتار.

زبان پارسی بی همتاست و شعر و سروده های پارسی بی مانند است. ادیبان و سخنسرایان دانای ایرانی کاههایی بلند و گزندناپذیر از شعر پی افکندند و در این راه هرگز اصول و قوانین شعری را نادیده نگرفتند. برآستی اکنون چگونه می توان کوخی را که نه تاق و نه دیوار و نه هیچ تناسبی دارد شعر نامید. آن هم به نام «شعر نو»!! تو گویی در گذر سده های دراز، به اندیشه ی هیچ یک از بزرگان فرهنگ و ادب زبان پارسی نرسیده بود که می توان وزن و قافیه و عروض را در هم ریخت و واژگانی کنار هم آورد که نه تنها وزن و آهنگ ندارد، بلکه معنا هم ندارد.

شوربختانه گردانندگان رسانه های گروهی ما که بایستی پاسدار و آموزگار فرهنگی و ادبی ایران زمین باشند به ویژه در زمینه شعر و ادب پارسی، نه تنها در این زمینه بی توجهی می نمایند، بلکه در پرورش و آموزش آن کوخ بی تاق و بُن، سخت در تلاش اند، گویی هرگز زمان آن را نداشته اند که سخن نظامی را بشنوند و یا خمسه ی نظامی را بکشایند و بخوانند که:

سخن کان از سر اندیشه ناید	نوشتن را و گفتن را نشاید
سخن را سهل باشد نظم دادن	بباید لیک بر نظم ایستادن
سخن بسیار داری، اندکی کن	یکی را صد مکن، صد را یکی کن
سخن کم گوی تا بر کار گیرند	که در بسیار بد بسیار گیرند
سخن: جانست و، جان: داروی جانست	مگر چون جان عزیز از بهر آنست
تو مردم بین که چون بی رای و هوشند	که جانی را به نانی می فروشند
سخن گوهر شد و گوینده غواص	به سختی در کف آید گوهر خاص

همگان میدانند که زبانهای باستانی آریایی چون «اوستا» و «پارسی باستان» و «سنسکریت»، سخت ترین زبانهای دیرین روی زمین و دشوارتر از هر زبان باستانی دیگر چون «یونانی» و «لاتینی» و «عربی» است. این سالخوردگان گمراه پنداشته اند که با چند کتاب زنگ زده میتوانند لاف ایرانشناسی بزنند. این دو سه ابزار کهنه و فرسوده که همه آنها را به کنار گذاشته اند، تازه به دست این بی هنران افتاده و این ابزارها را هم که ساخت هند و فرانسه است، کسانی که به هیچ یک از زبانهای این سرزمینها آشنا نیستند یا اندک آشنائی دارند، نمیتوانند بکار اندازند و اگر هم بتوانند ساخته و پرداخته شان کژ و مژ خواهد بود.

پیش از آغاز

گات ها از کهن ترین و سپنتا ترین بخش های اوستاست که از خود اشوزرتشت به یادگار مانده. گات ها جمع گات به چم سرود یا شعر و گفتار منظوم است. گات در زبان پهلوی به گاس تبدیل شده و به فارسی گاه گوئیم. در علم موسیقی امروزی ایران هنوز واژه گاه به معنی آهنگ یا نت موسیقی باقی مانده، مانند سه گاه و چهارگاه.

در زبان سانسکریت، گات به صورت گیت git در آمده که بعدها به عربی جیت یا جید تلفظ می شود و تجوید به معنی خواندن قرآن با آهنگ و وزن می باشد. به طور کلی کهن ترین ادبیات هر قومی را سرود یا شعر یا مناجات تشکیل می دهد، زیرا مردم می توانند شعر و ترانه و سرود را به آسانی از بر کنند و به خاطر بسپارند. ادبیات منشور بعدها پیدا می شود که آن هم پس از پیدایش خط و نوشتار به وجود می آید.

بنابراین اهمیت و تقدس گات ها در میان ایرانیان از روزگار بسیار باستان شناخته شده بود، به طوری که اوستاهای بعدی همه آیات گات ها را به نیکی و احترام نام می برند، از جمله در یسنای ۵۷ که به نام ستوت یشت معروف است آمده: ((ما می ستاییم کسی که برای نخستین بار گات های اشوزرتشت را بسرود.)) در وندیداد که کتاب فقهی دین زرتشتی است، در فرگرد ۱۹ بند ۳۸ از پنج گات های زرتشت یاری می طلبد و در نخستین کرده و یسپرد نیز از گاتهای زرتشت به طور جداگانه نام می برد و به هر یک درود می فرستد.

یکی از دلایل تقدس زیاد و اهمیت فوق العاده گاتها، از میان دیگر بخش های اوستا، این است که تمام اصول دین و آموزش های کیش زرتشتی در آن گنجانیده شده است، گر چه دیگر بخش های اوستا را نیز نمی توان از نقطه نظر یادگارهای کتبی فقهی و تاریخی و عملی و حماسی و آیینی کم اهمیت تر دانست، ولی هیچ کدام از لحاظ دارا بودن مفاهیم و معانی ژرف خدانشناسی و بیان دلکش و ارزش مینوی به پای گات ها نمی رسند. به راستی می توان گفت که گاتهای اشوزرتشت کتاب اصول دین زرتشتی و بخش های دیگر اوستا فروغ دین و شریعت و فقه زرتشتی است.

گات ها دارای پنج بخش است که روی هم به هفده ((ها)) یا ((هات)) تقسیم شده است و چون نگینی در میان یسنا جای دارد.

گات های پنجگانه عبارتند از: ۱- اهنود Ahnavad گات ۲- اشتود oshtavad گات ۳- سپنتمد sepantamad

گات ۴- وهوخشتر vohukhashttr گات ۵- وهیشتوایش vahishtuish گات. کتابهای دیگر اوستا عبارتند از:

۱. یسنا

۲. ویسپرد

۳. یشت ها

۴. وندیداد

۵. خرده اوستا. و قدیمی ترین بخش های اوستا یشت ها می باشد.

نگاهی به دین زرتشت

دین زرتشت

آشوزرتشت - پیام آور آیین راستی و خرد - ۱۷۶۸ سال پیش از میلاد، به روز ششم فروردین در سرزمین ایران زاده شد. کتاب اوستا، زادگاه پیامبر را **زگه** محلی در کنار رودخانه **درُجی** و در نزدیکی دریاچه **چیچست** گزارش کرده است.

پدر آشوزرتشت **پوروشسب** مادرش **دُغدو** و همسر وی **هووی** نام داشته است، فرزندان آشوزرتشت سه پسر بنام های **ایسدواستر**، **اروتدَنر** و **خورشیدچهر** و سه دختر بنام های **تربیتی**، **فرین**، **پورچیستا** بوده اند. آشوزرتشت، در نوجوانی باورهای خرافی مردم و پرستش خدایان پنداری را نادرست تشخیص داد. آنگاه در ۲۰ سالگی، تنهایی را برگزید و به طبیعت روی کرد و پروردگار خود را با دیده دل شناخت. وی در ۳۰ سالگی از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شد و برای نخستین بار، آیین یکتاپرستی را به جهانیان سفارش کرد.

در اندیشه و پیام آشوزرتشت، خداوند هستی بخش، **اهورامزدا** نام دارد. **اهورا** یعنی ((هستی بخش))، **مز** یعنی ((بزرگ)) و **ا** از ((دانش و دانایی)) آمده است. از این دیدگاه خداوند، دانای بزرگ است، انسان را بنده و برده خویش نمی داند بلکه با خردی که به انسان بخشیده، جایگاه ارزشمند انسانی و دانایی را به او پیشنهاد کرده است. از دیدگاه زرتشت، خداوند، کینه توز، انتقامجو، خشمناک و مجازات گر نیست بلکه سراسر نیکی و داد است.

خدا در کیش زرتشتی

درباره خدا در کیش زرتشتی سخنان بسیار گفته شده و میشود. گروهی از راه کژاندیشی و نادانی می گویند: ایرانیان باستان، که منظور زرتشتیان است. آتش پرست بودند و آتش را خدا میدانستند. **گروهی می گویند** ایرانیان به دو خدا باور داشتند یکی اهورامزدا خدای نیکی و دیگری اهرمن، خدای بدی.

درباره باور زرتشتیان و فرهنگ زرتشتی درباره خدا، بهتر است گفته ها و سرودهایی را که در فرهنگ زرتشتی هست بخوانیم. اگر در این گفته ها و سرودها هنگام سخن گفتن از خدا و ستایش و نیایش خدا از آتش و از خدای بدی و نیکی سخن به میان آمده است گفته های یاد شده را بپذیریم و اگر نیامده است که رای و اندیشه و باور خود را دگرگون سازیم و بپذیریم که زرتشتیان و فرهنگ زرتشتی هرگز آتش را خدا نمی دانند. فرهنگ زرتشتی به خدای یکتا که هستی بخش بزرگ داناست باور دارد و جز این چیزی در فرهنگ زرتشتی نیست و زرتشتیان جز این باوری ندارد. اینک چند سرود:

پس زرتشت گفت: ای اهورامزدا ی پاک، مرا از نام برترین خودت که بزرگترین، بهترین، زیباترین کار سازترین، پیروز گر ترین، درمان بخش ترین و برای راندن مردم بد منش کارآترین است آگاه ساز تا با یاری آن بر همه مردمان بدمنش و بدکار و جادوان و پریان چیره شوم و از آنان گزند بمانم نرسد.

پس اهورامزدا فرمود: ای آشوزرتشت، نخستین نام من پژوهندنی است، دومین نام گرد آورنده است، سوم افزاینده، چهارم راستی و پاکی بهترین، پنجم آفریدگار همه پاکی ها و نیکی ها، ششم خرد، هفتم خردمند، هشتم دانش، نهم دانشمند، دهم پاک کننده، یازدهم پاک، دوازدهم هستی بخش، سیزدهم سودمندتر، چهاردهم دشمن بدیها، پانزدهم توانا، شانزدهم پاداش دهنده، هفدهم نگهبان، هجدهم درمان بخش، نوزدهم دادار، بیستم مزدا نام من است.

ای زرتشت مرا بستای ، به روز و به شب تا نیاز زور ، من که اهورامزدا هستم برای نگهداری و شادمانی تو خواهم آمد.

برای نگهداری و شادمانی تو سروش پاک خواهد آمد.

برای نگهداری و شادی تو خواهد آمد آبها و گیاهان و فروهرهای پاک.

ای زرتشت اگر بخواهی که بر مردمان بدمنش و جادوان و پریان و ستمگران و کوردلان و کردلان و راهزنان دو پا و فریبکاران دو پا و گرگان چهار پا و انبوه دشمنان با درفشهای بر افراشته و درفشهای خونین برافراخته چیره شوی ، پس این نامها را بیاد بسپار و به روز و به شب فراخوان.

منم پاسبان ، منم دادار و پروردگار ، منم دانا ، منم مینو و سودرسان ، تندرستی بخش ترین نام من است. اهورا نام من است مزدا نام من است ، اشو نام من است ، اشوترین نام من است ، فرهمند نام من است ، بینا نام من است ، بیناترین نام من است ، دورنگر نام من است ، دورنگر ترین نام من است. نگهبان نام من است ، باور نام من است ، دادار نام من است ، پاسبان نام من است ، پروردگار نام من است ، آگاه نام من است ، آگاه ترین نام من است ، افزاینده خوشبختی نام من است ، مانتره فزاینده خوشبختی نام من است ، فرمانروای توانا نام من است ، تواناترین فرمانروایان نام من است ، فرمانروای نامی نام من است ، نافریبکار نام من است ، نافریب خور نام من است ، پاسبان ترین نام من است ، دورکننده بداندیشی نام من است ، پیروز نام من است ، سراسر پیروز نام من است ، آفریدگار سراسر جهان نام من است ، فروغ سراسر جهان نام من است پر فروغ نام من است ، فروغمند بخود نام من است. سودرسان نام من است ، سودرسان ترین نام من است ، توانا نام من است ، سودمند ترین نام من است ، شادی بخش ترین نام من است ، راستی نام من است ، برفراز نام من است ، فرمانروا نام من است ، تیز بین نام من است ، چنین است نامهای من.

ای سپنتمان زرتشت اگر کسی در این جهان مادی نامهای مرا زمزمه کند و یا به آوای بلند بخواند ایستاده یا نشسته ، بهنگام بیدار شدن ، بهنگام بستن کشتی^۱ و یا به هنگام باز کردن کشتی ، بهنگام بیرون شدن از خانه یا بهنگام بیرون شدن از شهر یا کشور و یا هنگام بازگشتن بشهر خود ، باین شخص نه در آن روز و نه در آن شب ، نه دیو خشم و نه دیو بداندیشی نمیتواند گزندگی برساند ، نه کمندها و فلاخن ها و نه تیرها و نه کاردها و نه گرزها نه شمشیرها به او کارگر خواهد شد.

شنون و خواندن این نامها نگهبانی و پشتیبانی میکند آدمی را از بدکاران ناپیدا و کژروان بیدین و از دشمن تبهکار و از دروغگوی بداندیش به همانگونه که هزار مرد یکنفر را نگهبانی نماید.

درود به فرکیانی ، درود به ایران ویج ، درود به خوشی و خوشبختی مزدا داده ، درود به رود داییتیاو ، درود به اردویسورناهد ، درود به همه آفرینش راستین ، یتا اهووئیرویو - اشم وهو

می ستایم اهورا و را ، راستی ، بهترین و زیباترین امشاسپندان ، دلیری ، توانایی ، پیروزی ، فروزور را و می ستایم اهورامزدای فروغمند و پر شکوه را.

براستی این سرودها چیست؟ در چه کتابی آمده است و آن کتاب از آن چه کیش و دینی است؟ آیا جز اینکه بگوئیم این سرودها ، سرودهای زرتشتی است و در اوستا کتاب دینی زرتشتیان آمده سخن دیگری میتوان بگوئیم. اگر

^۱ - کشتی از ۷۲ نخ پشم گوسفند بافته می شود.

چنین است آیا رواست که باز گفته های غرض آلود دیرینه را درباره آتش پرستی و دوگانه اندیشی زرتشتیان بازگو کنیم یا درست بینی و داد اندیشی بما فرمان میدهد که دست از آموخته های دیرینه بشوئیم و راستای آموزشهای زرتشتی را دریابیم.

قانونِ آشا

نگرش آیین زرتشت به جهان هستی، پیروی و پیوستن به قانون آشا است. از دیدگاه او خداوند جان و خرد، جهان را بر پایه هنجاری آفریده که بر تمام هستی حکمفرماست او این هنجار و نظم حساب شده را آشا می نامد. استواری قانون آشا بر جهان هستی، بازتاب اراده و خواست پروردگار بزرگ است. انسان باید خود را با هنجار هستی، همگام و همراه سازد. راستی و درستی، مهر و فروتنی و فروزه های نیک انسانی را در خود پرورش دهد. قانون آشا، نیروی هماهنگ کننده جهان هستی است و هیچ پدیده یی از اتم تا کهکشان وجود ندارد که بر پایه این هنجار هماهنگ، استوار نباشد.

دو گوهر همزاد

اشوزرتشت، در فلسفه پیام خود به دو گوهر همزاد ولی متضاد اشاره دارد که در نظم هستی نقش دارند. اثر این دو گوهر، نیرویی است که در کوچکترین ذره ها به صورت مثبت و منفی در پروتون و الکترون وجود دارد و در همه جای هستی حتی کهکشان، به گونه کشش و رانش و یا دو نیروی ناهمگون اثر می گذارد. اینها هیچکدام در نظم آشا، بد آفریده نشده اند، بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند، از این رو اهورامزدا خالق بدی ها و زشتی ها نیست. آنچه آفریده شده بر مبنای خرد اهورایی، همه نیک و خوب هستند. این دو گوهر همزاد و متضاد، به هنگام گزینش و انتخاب، پیوسته در اندیشه انسان بروز می کند. انسان دانا که از خرد و دانش بهره مند است. **سپینته مینو** یعنی منش سازنده در اندیشه او پدیدار و پویا می گردد و شخص نادان که تنها از احساس و تعصب پیروی می کند، در ذهن او، **انگروه مینو** یعنی منش ویران کننده و آسیب رسان که در زبان فارسی **اهریمن** بیان شده است به وجود می آید. بنابراین آفریننده اهریمن یا اندیشه ویرانگر، خداوند نیست بلکه انسان نادان است که کژاندیشی را به گفتار دروغ و کردار ناشایست تبدیل می کند.

اشوزرتشت، علت وجود بدی ها در جوامع انسانی، را این چنین دریافته است:

((این دو گوهر همزاد و متضاد چون در اندیشه پدیدار شوند نیکی و بدی به وجود می آید آنگاه، دانا نیکی را بر

میگزیند، و نادان بدی را))

بر این باور، بدیها را خداوند خلق نمی کند، بلکه انسان می آفریند. نیکی و بدی زاینده ی اندیشه انسان است.

یعنی نیک و بد را اندیشه روشن انسانی است که می سنجد و این دو وجود خارجی ندارند.

دین

دین از واژه **دَنَنَه** در اوستا آمده و به معنای ((وجدان آگاه)) یعنی ((نیروی تشخیص خوب از بد)) بر پایه خرد و با آزادی و اختیار است در این بینش، انسانی دین دار است که می اندیشد و با کمک منش نیک خود آزادانه راه آشا را بر می گزیند و با همین نگرش و آزادی، در دو جهان مادی و مینوی مسئول می گردد و سرانجام بر اساس اصل کنش و واکنش، نتیجه گزینش خود را دریافت می کند.

بهشت و دوزخ

بر پایه ی قانون اشیا انسان برعکس موجودات دیگر، با توانایی اندیشیدن آفریده شده است و همین ویژگی، او را از سایر پدیده های هستی متمایز کرده است. به عبارت دیگر، اگر گوهر اندیشه و خرد را از انسان بگیرند در حقیقت ارزش های انسانی را از او گرفته اند. آشکار است که آزادی و اختیار، مسئولیت را نیز به همراه دارد. که اگر جز این باشد، پاداش یا کیفر، به هر گونه که هست بی داد و بی منطق است. قانون عکس العمل، بخشی از قانون اشیا است. رفتار انسان، اختیاری است ولی بازتاب آن جبری و انکار ناپذیر است و این قانون، جزیی از نظام خلل ناپذیر حاکم بر هستی است. بهشت یا دوزخ، بازتاب طبیعی رفتار انسان به خود اوست.

اهورامزدا برای همه خوشبختی و رستگاری آرزو دارد، از این رو راه درست زیستن را به کسی که از خردش بهره می گیرد نشان داده است. آنها که کژاندیشی برگزینند، بدگفتاری و زشت کرداری به وجود می آورند، بر خلاف قانون اشیا گام بر می دارند بر اساس فرآیند کنش و واکنش نتیجه رفتار خود را دریافت خواهند کرد. از این دیدگاه هرگز پروردگار، جایگاهی به نام دوزخ برای شکنجه انسان پدید نیاورده بلکه این خود انسان است که از روی عملکردش، بهشت و دوزخ را پدید می آورد.

بهشت یا بهترین مکان هستی، رسیدن به شادی و آرامش روان است که بازتاب اندیشه و کردار نیک انسان است. دوزخ یا بدترین جای هستی، یعنی عزاب وجدان و افسردگی روان، پی آمد کژاندیشی است که در دو جهان مادی و مینوی (تن و روان) به سوی انسان باز خواهد گشت. به بیان دیگر، نیکی یا بدی، واکنش طبیعی خود را، خود به خود به وجود می آورد.

آنچه از بررسی فرهنگ زرتشتی بدست می آید آن است که کیفر و پاداش و بهشت و دوزخ در فرهنگ راستین زرتشتی جنبه مادی ندارد و بلکه چهر معنوی و روانی دارد و این موضوع نخست از خود مفهوم دو واژه بهشت و دوزخ بدست می آید و دیگر از درونمایه گاتها.

معنای بهشت و دوزخ

دوزخ در اوستا به چهر "دروودمان" است که معنای "سرای دروغ" را میدهد. همانگونه که میدانیم "دروغ" به معنای کژ اندیشی، کژگفتاری و کژ کرداری در فرهنگ زرتشتی بالاترین و زشت ترین و بزرگترین گناهان است و سرای دروغ بمعنای واقعی سرای همه بدیهاست و گرفتار شدن آدمی در سرای دروغ به معنای گرفتار شدن آدمی در بالاترین شکنجه های روانی و اندیشه ایست.

واژه بهشت از واژه "وهو" به معنای "به" و "نیک" و "خوب" گرفته شده و بهشت یعنی "بهترین" جای بهترین فروزه ها که در فرهنگ زرتشتی راستی است.

تازگی و پویایی

در آیین زرتشتی و در راستای قانون اشیا نه تنها واپس گرایی روانیست بلکه ایستایی و سکون نیز ناپسند است. فرشه واژه یی از پیام آشوزرتشت است که همگان را به سویتازگی سفارش می دهد.

اندیشه و خرد، تن و روان انسان و به طور کلی فرهنگ و اخلاق بشر، باید به سوی تازگی و پیشرفت حرکت کند، آشوزرتشت در پیام خود از پیروانش می خواهد که همواره جهان را نو و زندگانی را تازه گردانند. به باور پیامبر باستانی

ایران، انسان باید گام هایی هر چند کوچک در راه رسیدن به زندگی بهتر، سازنده تر و کسب **آسایش**، همراه با **آرامش** بردارد.

فِرَوَهَر

در باور سنتی زرتشتیان، وجود انسان از چهار گوهر تشکیل شده که به هم پیوسته اند و از تأثیر آنها بر یکدیگر، پویندگی و بالندگی از هر فرد سرچشمه می گیرد. این چهار جزء عبارتند از تن و جان که مربوط به جهان مادی است، روان و فروهر که مربوط به بُعد مینوی سرشت آدمی هستند. واژه **فِرَوَهَر**، از دو قسمت **فر** به معنی ((پیش)) و **وهر** یعنی ((کشنده و برنده)) درست شده است. این گوهر، ارزشمندترین پاره وجودی انسان است زیرا پرتوی از فروغ بیکران ذات اهورامزدا است که در ذات هر شخص سرچشمه پیدایش و پویایی فروزه های اشویی است. فروهر، گوهری است که روان را از گرایش به کژی و کاستی و دروغ باز می دارد تا روان به آرامی راه خداجویی را سپری کند و شایستگی فراگیری نور حقیقت و پیام سروش را داشته باشد.

در دوره هخامنشیان، به عنوان آرم ملی، نشانه ای برگرفته از اندیشه های بنیادی دین اشوزرتشت و برخی از نمادهای اندیشه دیگران به ویژه آیین مهر، موجب شکل گرفتن نگاره فروهر گردید. هر یک از اندام های نگاره فروهر، گویای مفهومی در اندیشه نیاکان دارد.



- چهره سالخورده و نورانی فروهر، یادآور بهره گیری از تجربه پیران خردمند است.
- دست فروهر رو به سوی جلو است تا آرمان انسان همواره به سوی پیشرفت و بالندگی باشد.
- حلقه دست این نگاره جلوه گاه آیین مهر و نشان پیمان انسان با خداوند در پیوستن به اشویی است.
- بال فروهر سه قسمت دارد تا فراگیری **هوَمَت**، **هوخت و هوَرشت** یعنی: اندیشه، گفتار و کردار نیک را به انسان سفارش کند.
- حلقه دور کمر فروهر، نشان وارستگی انسان از امیال ناهنجار و نیروی پرواز او به سرچشمه خورشید است.
- دو رشته آویخته در پایین، نشان پیوستن به **سپنته مینو** (منش پاک) و پشت سر گذاشتن **انگره مینو** (اندیشه پلید) است.
- قسمت زیر بال فروهر نیز سه قسمتی است تا نفرت انسان و زیر پا گذاشتن **دژمَت**، **دژوخت و دژورشت** را یادآوری کند یعنی هر فرد بایستی اندیشه، گفتار و کردار ناپاک را از خود دور سازد.

کار و کوشش

یکی از موثرترین عوامل آبادانی و پیشرفت که خوشبختی بشر را به دنبال خواهد داشت کار و کوشش است. اشوزرتشت از همه خواستار است که در راستای پیروی از قانون آشا و به یاری منش نیک در حدّ توان خود برای

پیشرفت و آسایش جامعه انسانی تلاش کنند. هنر آفرینی و تلاش در انجام کار نیک، یکی از راه های نیایش پروردگار است به همین روی ، درویشی ، ریاضت کشیدن، تنبلی و گدایی از کارهای ناشایست است.

صلح و دوستی

در آیین زرتشت، جنگ و دشمنی چه در جهت کشورگشایی و چه به نام گسترش دین ، نادرست است. او به جهانی سرشار از دوستی و مهربانی می اندیشد.

همه انسانها باید با پیوستن و پایبندی به آشا، مهربانی و یگانگی را در بین خود گسترش دهند تا دوستی جهانی پدیدار گردد. هر زرتشتی به هنگام نیایش روزانه ، باور و پیمان خود را در سرود «مَزده یَسْتَوَاهمی» به مهر و آشتی در دین مزدایی زرتشتی استوار می سازد، او آیینی را پیروی می کند که مخالف جنگ و خونریزی و ستایشگر آشتی ، از خودگذشتگی و پارسایی است.

شادمانی و خوشبختی

دین زرتشت، آیین شادمانی است، از این رو پیروان زرتشت شاد بودن و خوش زیستن را برگزیده اند و از افسردگی و سوگواری دوری می کنند. در این آیین جشن و سرور ، یکی از راه های نیایش و ستایش خداوند و نزدیک شدن به اوست ، به همین انگیزه زرتشتیان، غیر از جشن های نوروز ، مهرگان و سده ، جشن های ماهیانه هم دارند و آن روزهایی است که نام روز و ماه برابر می شود.

پیامبر ایران ، پیروان خود را شادمان و خشنود می خواهد زیرا در پرتو این فروزه ها، تن انسان نیرومند و روان او شاد می گردد، در نتیجه شوق به کار و کوشش در آن فزونی می یابد. در بینش آشوزرتشت خوشبختی و آسایش واقعی تنها با تلاش و از راه راستی به دست می آید و هرگز انسانی که از راه ناشایست خود را خوشبخت می پندارد به خرسندی واقعی دست نیافته است.

جشن ها

زرتشتیان ، به مناسبت های گوناگون تاریخی ، ملی ، طبیعی و دینی ، جشن هایی در یک سال خورشیدی برپا می دارند. از گروه جشن هایی در یک سال خورشیدی برپا می دارند. از گروه جشن های ملی ، **نوروز** جلوه ویژه ای دارد، زیرا شروع سال نو را گزارش می دهد و هنگام شکفتن جوانه ها و بالندگی طبیعت نیز می باشد.

در باور زرتشتیان، نوروز که از ماه فروردین آغاز می گردد، از آن فروهر در گذشتگان است که از ده روز پیش از نوروز برای سر زدن بستگان خود به سوی آنها خواهند آمد، به همین انگیزه در پایان اسفند ماه هر سال، خانه تکانی می کنند، خشم و کینه را از جان و روان خود می زدایند تا فروهر در گذشتگان خشنود گردند و در سال جدید، برکت و بهرورزی را به بازماندگان پیشکش کنند. سپس در نخستین روز سال نو ، به آتشکده ها یا نیایشگاه می روند تا روز و سال نو را با یکدلی و همبستگی در کنار نور و روشنایی ، اهورامزدا را نیایش کنند.

جشن مهرگان ، در روز مهر از ماه مهر برگزار می شود. در بیان تاریخی پیروزی فریدون بر ضحاک تازی و ستمگر را به همراه دارد و از سوی دیگر آغاز زمستان را در گاه شماری باستانی ایران گزارش می دهد.

جشن چله ، بزرگترین شب سال و آخرین روز ماه آذر است. شادمانی مردم در آن شب برای بلندتر شدن روزها، افزایش روشنایی و زایش مهر (نور خورشید) است.

جشن سده ، یادگار مهار شدن آتش به گزارش شاهنامه فردوسی است. در شامگاه روز دهم بهمن ، پُشته های هیزم را فراهم کرده و آن را با مراسمی ویژه آتش می زنند، تاریکی شب را به روشنایی تبدیل و کشف آتش در تاریخ نیاکان خود را ارج می گذارند.

در گاه شماری زرتشتی ، سال به دوازده ماه سی روزه و پنج روز پایان سال تقسیم شده است. در این گاه شماری هر روز نام ویژه ای دارد. هر گاه که نام ماه برابر شود آن را جشن می گیرند. از برجسته ترین آنه **تیرگان** جشنی است که از نظر تاریخی به فداکاری آرش کمانگیر در گسترش مرز ایران نسبت دارد. در تیرگان زرتشتیان به یکدیگر آب می پاشند تا در باور سنتی خود ، خرمی و سرسبزی را با آمدن باران آرزو کرده باشند.

جشن اسفندگان ، روز سپندارمذ از ماه اسفند است **سپنته آرمئی تی** عشق پاک و مقدس است و بیشتر از زنان سرچشمه می گیرد، این روز به زنان و مادران اختصاص دارد. به احترام ویژگی های فداکاری ، فروتنی و مهربانی مادر ، جشن ویژه ای در روز مادر برپا می گردد.

گاهنبارها ، جشن های فصلی و مربوط به زندگی کشاورزی و دامپروری هستند که در فرهنگ ایران باستان شکل گرفته اند و شش مرحله در سال برگزار می شود زرتشتیان در هر مرحله گاهنبار ، پنج روز به دادودهش می پردازند و با گردهم آیی در این جشن ها ، داده های آفریدگار را سپاس می گویند.

حقوق بشر

در آیین زرتشت ، انسان ها از هر نژاد ، ملیت و قوم ، با هر زبان و رنگ پوست، دین و عقیده از حقوقی برابر برخوردارند. برتری طلبی دینی ، قومی و نژادی ، در این آیین نیست. زرتشت تنها عامل برتری را پابندی به قانون آشا و پیروی از اندیشه ، گفتار و کردار نیک می داند. از دیدگاه آشوزرتشت ، خداوند ، همه انسان ها را آزاد آفریده و آنها را از نعمت آزادی و خرد برخوردار ساخته تا با بهره گیری از اندیشه خویش ، دیدگاه و پیشنهادهای گوناگون را مورد ارزیابی قرار دهند و با اختیار کامل بهترین راه را در زندگانی برگزینند. چنانکه انسان ها از آزادی اندیشه و بیان برخوردارند، از حق آزادی در انتخاب دین و آیین نیز بهره مند هستند. وقتی انسان ها از حقوقی مساوی برخوردار باشند، زن و مرد نیز در تمام مراحل مادی و مینوی زندگی حقوقی برابر دارند.

جبر و اختیار

((بهترین گفته ها را با گوش بشنوید و با اندیشه روشن بنگرید سپس هر مرد و زن از شما از این دو راه نیکی و بدی یکی را برای خود بر گزینند. این آیین را پیش از آنکه روز بزرگ فرا رسد ، دریابید.))

هات ۳۰- بند ۲

به جهان چشم گشودن در دست ما نیست و از آن چشم بر بستن هم دست ما نیست ولی به جهان با چشم روشن نگریستن چرا.

فلسفه دین آشوزرتشت ، بدون هیچگونه کم و کاستی ، از اختیار یا آزادی گزینش جانبداری می کند و از ((جبر)) سخن نمی گوید در این نگرش نظریه ((گناه آغازین)) هم مانند نظریه ((جبر)) پذیرفته نیست به این ترتیب ، همه بدون گناه و پاک به این دنیا قدم می گذارند و هر کس با انتخاب راه خود ، زندگی و آینده خویش را رقم می زند. انسان با

هر گونه توانمندی جسمی ، روحی و خانوادگی پس از زاده شدن باید تلاش کند تا زندگی را برای خود سامان بخشد، با رنج ها و کاستی ها مبارزه کند و آنها را **سرنوشت** در زندگی به حساب نیاورد.

کیش اشوزرتشت ، دین آزادگی ، آیین داد و امید است. برای نمونه گات ها ، انسان را به گزینش منش نیک ، رهبر دانا ، دوست خردمند و همسر آشو سفارش می کند ولی وادار نمی سازد. دین زرتشت به هر شخص به عنوان فرد ارج می گزارد. آزادی و اختیار یکی از با ارزش ترین داده اهورایی است و هیچ کسی حق گرفتن آن را ندارد.

حفظ محیط زیست

در راستای قانون آشا ، انسان در برابر جهان هستی و آن چه در آن روی می دهد مسئول است و باید از تخریب منابع مادی و معنوی جهان هستی پرهیزد. یکی از نموده های اندیشه نیک در این آیین که بر آن بسیار سفارش شده حفظ محیط زیست است. بر همه پیروان آیین زرتشت ، پاسداشت زیستگاه خود یا به عبارتی گرامی داشت چهار ((آخشیج)) پاک کننده که عبارتند از: **آب ، آتش ، خاک و هوا** بایسته است ، آلوده کردن و بهره گیری نادرست یا بیهوده از آنها جزو کارهای ناشایست در باور زرتشتیان به شمار می آید.

پیام زرتشت

اشوزرتشت در رسانیدن پیام اشا به مردم ، نیاز به هیچ معجزه ای نداشته است او نه با معجزه ، بلکه با زبان خرد و منطقی با مردم سخن گفته است. اشوزرتشت، پیام اهورامزدا را به شیوایی و رسایی در سروده های خویش آورده است. **گات ها** ، که نخستین سروده های شعر گونه جهان است از روش درست زیستن و رستگار شدن سخن می گوید. گات ها ، اندیشه پرور و خردگرا است و برای همه انسان ها در هر زمان و مکان ساده ترین و بهترین الگو رفتاری را به گونه منطقی و به دور از هر گونه پندارهای خرافی و نادرست ، بیان کرده است.

گات ها یعنی ((سروده های پاک))؛ این معنی را مردمی که پیام اشوزرتشت را به کار بسته اند ، بر پایه ایمان و درک خود بر آن گذاشته اند. پیام گات ها در بیان اشوزرتشت ، **مانتره** است که ((کلام اندیشه برانگیز)) معنی می دهد.

از دیدگاه گات ها ، زندگی مادی انسان بایستی با طبیعت ، سازگار و هماهنگ باشد و در بینش مینوی ، انسان باید با یاری وهومن دریاچه دل خود را به سوی راز هستی بگشاید تا روشنایی حقیقی را مشاهده کند.

سخن گات ها تنها برای دانایان است زیرا نادان و جاهل ، بر پایه احساسات تند و بی منطق خود حرکت می کند و گوش شنوایی برای پیام اهورایی ندارد. هنگامی که دانا اندیشه راستی را می آموزد ، باید دانش و بینش خود را به دیگران ، به ویژه افراد نا آگاه برساند ، تا پنداربافی و خرافات از جامعه انسانی رخت بر بندد.

عرفان زرتشت (امشاسپندان)

شناخت خداوند ، پرورش و پویایی ویژگی های اخلاقی و نزدیک شدن به اهورامزدا ، مهمترین هدف سفارش شده اشوزرتشت در زندگی انسان است.

پیام آور ایرانی باور دارد که اگر انسان رفتار خود را به شش فروزه یی که از خداوند سرچشمه گرفته هماهنگ سازد ، گذری به هفتمین مرحله نیز خواهد داشت و به جایی خواهد رسید که به جز خدا نخواهد دید.

نخستین گام در راه نزدیک شدن به اهورا، **وَهومَن** یا منش نیک است. این واژه در زبان فارسی به بهمن تبدیل شده است. نیک اندیشی یکی از فروزه های ذاتی خداوند است که انسان نیز بایستی آن را در خود پرورش دهد.

گام دوم، گزینش **آشه و هیشته** یا بهترین اشویی است که در زبان فارسی به اردیبهشت تبدیل شده است. اشویی در ذات خداوند، هنجار مطلق و توانایی نظم بخشیدن است. این فروزه در انسان نیز کوششی برای هماهنگی در رفتار بر پایه اشویی، یعنی پیوستن به راستی است.

خستَره وئیریه که در زبان فارسی به شهریور تبدیل شده است توانایی مینوی و پادشاهی بر خود معنی می دهد فروزه توانایی در انسان، گزیده ای از توانایی ذاتی خداوند به گونه محدود و متناهی است که باید پرورش و افزایش یابد. توانایی گذشت و مهربانی، توانایی کنترل رفتار ناهنجار با هماهنگی بین احساس و خرد، توانایی پیروی از هنجار اش، توانایی دفاع از حق و مبارزه با دروغ، توانایی رسیدن به آزادی و آزادمنشی و...

گام چهارم، فروزه ((مهوروزی)) است که در گات ها به گونه **سپنته آرمئی تی** بیان شده و در فارسی به سپندارمذ یا اسفند تبدیل شده است.

در بینش اشوزرتشت رابطه بین انسان و خدا بر مبنای دوستی و محبت است نه از روی ترس و بیداد، پس بر انسان بایسته است تا فروزه ((مهوروزی)) را در خود افزایش دهد. خویشنداری، گذشت، فروتنی، مهربانی، بخشندگی و دهنمندی از پرتوهای این فروزه هستند.

فروزه بعدی در پیام اشوزرتشت به صورت **هه اوروات** و در فارسی به گونه خورداد بیان شده است. در این مرحله رسایی و کمال در انسان پدیدار خواهد شد و او را به تدریج به انسان آرمانی نزدیک خواهد کرد. در بینش اشوزرتشت رسایی با جاودانگی که ششمین مرحله است بهم پیوسته هستند. به این معنی که اگر انسان به رسایی برسد خود به خود به ((بی مرگی)) نیز خواهد رسید.

آمره تات که در فارسی به صورت امرداد آمده، جاودانگی معنی می دهد. بی گمان این فروزه از ویژگی ذاتی خداوند است ولی انسان نیز بر پایه نظامی که در آفرینش او پیش بینی و برقرار شده است، به گونه ای دیگر و به طور نسبی جاودانه خواهد شد.

وهومنه، آشه و هیشته، خستروئیریه، سپنته آرمئیتی و امرتات را پرتوها و صفات پروردگار دانست که در اوستای جدید به صورت شش فروزه، تحت عنوان ((آمشاسپندان)) معرفی شدند.

سوی پرستش

نور نماد ذات پرفروغ خداوند است به اعتبار ویژگی هایش، جایگاه و پایگاه دیگری دارد. آتش، روشن است و روشن می کند گرم است و گرم می کند، می سوزد و می سوزاند، پاک است و پاک می کند نور و گرمای خود را یکسان به هر سو می تاباند، نگریستن به شعله ی لرزان آتش، از پراکندگی و پریشانی اندیشه می کاهد، اندیشه را تمرکز می بخشد و نیروی تمرکز اندیشه به تدریج ذهن را می گشاید و پاسخ بسیاری از پرسش ها، در ضمیر انسان گسترده می شود.

دل هر ذره را که بشکافی

آفتابش در میان بینی

(مولوی)

درباره ی این حقیقت که خداوند چون نوریست که جهان هستی را روشنایی می بخشد. در قرآن مجید آمده است: "خداوند ، نور آسمانها و زمین است" در انجیل می خوانیم: "این پیغمبی است که ما از او شنیده و اینک باز می گوئیم که خداوند نور محض است و ظلمت و تیرگی در او راه ندارد"

در تورات می گوید: "این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه ، خداست و غیر از او خدایی نیست ، از آسمان آواز خود را بتو شنویند و کلام او را از میان آتش شنیدی.

ایرانیان از سال ها پیش ، آتش را به عنوان نماد موجودیت خود یا به عبارتی پرچمی برای هویت ملی خود در نظر داشتند و به آن افتخار میکردند. زیرا آتش از بین برنده ناپاکی ها و روشن کننده تاریکی ها است. گرما و انرژی آتش ، چرخ های صنعت و پیشرفت را به چرخش می آورد. آتش درونی انسان است که اندیشه او را به خرد بی پایان اهورایی پیوند میزند. بنابراین زرتشتیان به پیروی از نیاکان خود همچنان آتش را گرمی داشته ، از روشنایی آن به عنوان قبله به هنگام نیایش بهره می گیرند.

پس گفت زرتشت: ای اهورامزدا... تو را با همه ی فروزه های جاودانه ات در برابر فروغ و روشنایی می ستایم.

تاریخ زرتشتیان

دین زرتشت از زمان کیانیان و هخامنشیان به تدریج در ایران رواج یافت ، در حکومت اشکانیان ، گسترش پیدا کرد و در دوران ساسانیان دین رسمی ایران شد ، پس از ایجاد نابرابری اجتماعی در ایران که در حکومت ساسانی روی داد ، با یورش تازیان ، بعضی از ایرانیان تغییر دین دادند. گروهی از زرتشتیان نیز که تحمل ستم حکومت بیگانه را نداشتند ، به سوی کشور هندوستان مهاجرت کردند. آنان با تلاش و پشتکار خود ، سازندگی را گسترش دادند و هم اکنون به نام **پارسیان** از شهروندان ارزشمند و خوشنام هندوستان به شمار می آیند.

زرتشتیانی که در زادگاه خود ایران باقی ماندند ، در نخستین حکومت های پس از ساسانیان و تعصب های موجود ، روزگار سختی داشتند و پس از سالها رنج و دربدری به شهرهای کویری ایران ، یزد و کرمان پناه بردند و با کندن کاریزها ، آب را از دل زمین برآوردند و پیشه سفارش شده پیامبرشان ، کشاورزی را در شهرهای کویری گسترش دادند. قرن ها بعد ، پس از اینکه بیداد و تعصب کاهش یافت به شهرهای بزرگتر ایران نیز مهاجرت کردند. با ایجاد مراکز دینی ، آموزشی و اجتماعی هم اکنون در کنار دیگر هم میهنان ، به همزیستی مسالمت آمیز که بدان باور دارند ادامه می دهند و همواره برای میهن شان ، ایران آرزوی پایداری و سرافرازی می کنند.

آنچه بر زرتشتیان پس از یورش تازیان گذشت

نوشته های زرتشتی هیچ کدام شرح روشن مستقلی از تاریخ خاص جامعه زرتشتی ندارند. بیشتر نیایش و احکام دینی اند که به تعبیری موبدان آنها را برای موبدان به نگارش در آورده اند و در زمینه آموزش های دینی است و گاهی در خلال آنها می توان شرایط اجتماعی ، اقتصادی و وقایع آن روزگار را دریافت. اسناد تاریخی در این باب سه گونه اند. نخست آنهایی که به علتی شرحی درباره زرتشتیان دارند مانند تاریخ سیستان و فردوس اعرشده یا اتفاقاً اشراتی دارند مانند رستم التواریخ. گروه دوم آثار سیاحان خارجی است مانند سفرنامه تاورینه و سفرنامه شاردن و گروه سوم آثار خود زرتشتیان اند مثل روایات داراب هرمزدیار.

در زمان طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ق) دولت مسلمان پاگرفته در ایران ، تا حدودی با زرتشتیان که اهل کتاب شمرده می شدند با دادانجزیه و پذیرفتن شرایط مطیع اسلام بودن مدارا می شد. از آن پس زرتشتیان باید به دفاع از خویش بکوشند از جمله مناظره های پیشوایان همه مذاهب (آذرفرنبغ ، پیشوای زرتشتیان و یزدان بخت پیشوای مانویان مثال زدنی اند) در حضور مأمون عباسی که در کتاب پهلوی گجستگ ابایش شرح آن آمده است. ۱۵ سال پس از فتح ایران به دست اعراب و ورودشان به سیستان ، سردار محلی و موبد موبدان این ناحیه قرار داد صلح و پرداخت خراج با فرمانده عرب بستند تا مراکز آیینی و پرستشگاه ها از گزند سالم بمانند. در پی پا بر جا شدن چیرگی تازیان. آنها کوشیدند تا آتشکده ها را خاموش کنند و از نخستین شان کاریان نزدیک دارابگرد فارس بود ، اما دادن خراج های گزاف بر حیات آتشکده ها می افزود. چون آتشکده کر کویه که تا چند قرن در سیستان در امنیت بود.

با وجود تمام مبارزات و شورش ها (آذرویه مجوسی و مرزبان مجوسی در سیستان) با سلطه بیشتر عرب ، عموم ایرانیان دریافتند که مصلحت در پذیرفتن دین تازه است.

مقدمه بندهش به مزایای حقوقی و تصاحب ارث کل خاندان و مقام و مناصب و توفیقات بازرگانی و حمایت علمی و ادبی و مصونیت از تعقیب و آزار و نجات از فقر اشاره می کند که تنها از این راه میسر می شد اما با این وجود گسترش اسلام در نواحی مختلف یکسان نبود. گفته اند امیر عبدالله طاهر بنیان گذار طاهریان فرمان به سوزاندن و نابودی نوشته های زرتشتی داد و حتی موبدان زرتشتی که اسلام می آوردند ، به ویژه در این راه می کوشیدند تا ایمان خود را به دین تازه به اثبات رسانند البته در یادها مانده است که تا یک قرن پیش هم هنوز یکی از سه راه گرفتن جزیه همین بوده است:

پول نقد ، بیگاری و دادن کتاب برای سوزاندن در برابر این سیل خروشان زرتشتیان راهی جز گریز به بیابان و کوه و دور ماندن از دیدگان نداشتند.

ادبیان سده

بیاور می که گاه کامرانی است
زمی ما را هوای سرگرانی است
مرا ساغر بریز و جام پر کن
از آن مینا که صهبایش مغانی ست
برافروز آتشی در سینه از عشق
که لطفش به ز آب زندگانی ست
از آن رو آتش افشانیم در دشت
که از اندیشه روشن نشانی ست
به آیین سده شاباش سر کن
که این رسم از رسوم باستانی ست
مبارک باد این جشن کیان زاد
بر آن کو در تنش خون کیانی ست

سده این جشن فرخ فال فیروز
نمادی از سرور و شادمانی ست
سده این یادگار عهد دیرین
فروغش زنده ، نامش جاودانی ست
سزد گر دل فرا گیریم از اندوه
در آن جشنی کز آن کامرانی ست
جهان تا هست ایران زنده بادا
که جان دادن به راهش رایگانی ست

ادیب برومند

فهرست منابع

- شاخ سخن / نویسنده مهین بانو ترکمان اسدی
لغزشهائی در شناخت کیش زرتشتی / دکتر حسین وحیدی
سیری در آئین مزدیسنا / مهرداد مهرین / انتشارات گرد آفرین / مرکز فروش: انتشارات فروهر خیابان فلسطین
برگردان گات ها / موبد رستم شهزادی / انتشارات فردوس
اوستا نامه مینوی آئین زرتشت / نگارش جلیل دوستخواه از گزارش استاد ابراهیم پورداود